اعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحیم

در آن سالی که مشرف شدیم مکه وبعد هم کربلا هنوز هفده سالم تمام نشده بود دیگر تا الان عاشورا در آن جا نبودم خیلی فضای عجیبی است در آن جا انسان به عینه مشاهده می‌کند که یا باید این طرفی باشد یا آن طرفی! بین بین ندارد. یعنی عجیب فضایی است که آدم دیگر نمی‌تواند خودش را گول بزند نمی‌تواند برای خودش محمل بچیند و می‌گویند یا این طرف باش یا آن طرف خط حالا خودت حسابت را برس و ببین که چه خبر است یک قضیه‌ای که خیلی آن جا فکر ما را گرفته بود داستان حضرت علی اصغر علیه السلام بود خیلی برای من این قضیه عجیب بود که آخر چه داستانی است مسئله عادی نمی‌تواند باشد.

حضرت ابالفضل جای خودش را دارد امام حسین علیه‌السلام جای خودش را دارد همه اینها جای خودش را دارند بزرگ بودند جنگ کردند

شهید شدند رفتند آن جا یک تابلوی بسیار بزرگی کنار همان درب ورودی حرم سیدالشهدا گذاشته بودند و خیلی هم عجیب بود بله آن حضرت و تیر و آمده بود و اینها من همین طور در فکرم بود با خودم فکر می‌کردم که این مسئله حضرت علی اصغر عبدالله رضیع این چه داستانی هست؟! عاشورا سر سوزنش روی حساب بوده قدم به قدمش روی حساب بوده!

همان طور که قبلا گفتم با بقیه جنگهای ائمه علیه السلام و حتی رسول الله فرق می‌کند در آن جاها قاطی بوده در جنگ صفین قاطی بوده در جنگ‌های دیگر قاطی بوده آنهایی که با پیغمبر در جنگهایش شرکت می‌کردند قاطی داشتند اگر قاطی نداشتند که در احد شکست نمی‌خوردند! پیغمبر می‌گوید شما پنجاه نفر آن بالا بمانید تا چشمشان به هزیمت آن لشگر کفر و آن غنائم می‌افتد چهل نفر می‌آیند پایین و یازده نفر می‌مانند و خالد بن ولید با پانصد نفر یا به قولی پنجاه نفر می‌آید و آن یازده نفر را شهید می‌کند علی کل حال می‌آیند دور می‌زنند و آنها را از بین می‌برند و آن جریان عجیب خود پیغمبر پیش

می‌آید و خلاصه آن قضایا همه‌اش به خاطر چه بود؟ به خاطر ناخالصی بود اگر آنها سرجایشان می‌ایستادند و به این غنائم توجه نمی‌کردند غنائم یعنی دنیا دیگر! کلام پیغمبر را کنار می‌زنند! آن دو مثقال طلا و نقره دنیا را ترجیح می‌دهند پس ناخالصی بوده، در جنگ احد هم ناخالصی بوده در جنگ بدر هم ناخالصی بوده در همه جنگها ناخالصی بوده در آن جنگی که رفت و چشمش به آن خر سفید افتاد برم بزنم صاحبش را بیاندازم خر را بردارم رفت اتفاقاً کسی که روی خر بود طرف را زمین انداخت گفت حالا که تو قرار است برای خر من بیایی زبان حال است دیگر! زبان حال این جوری هم داریم شما فقط زبان حال چیزها را نقل نکنید اینها زبان حال کفار که برای خود من نیامدی برای خر من آمدی پس بخور و انداختش، پیغمبر هم که اعلامیه‌اش را صادر کردند که این شهید راه خر شد! این شهید نبود بابا اینها همین ناخالصی‌هایی است که در رکاب رسول خدا هم بوده در رکاب رسول خدا هم این قاطیها وجود داشت مسئله این طور نیست

که حالا چون با پیغمبر نه با پیغمبر هستی باید ببینی کجایی با پیغمبر بودن ملاک نیست، کجای قضیه قرار داری؟! پشت سر پیغمبر نماز خواندن ملاک نیست کجای مسئله واقع شدی؟! رباط هم بگذاری پشت سر پیغمبر با این افراد چه فرقی دارد؟! به صرف نماز خواندن و رکوع و سجود در آن مکان نیست یک دیوانه هم باشد پشت سر پیغمبر نگاه می‌کند هر چی پیغمبر رکوع کرد این هم رکوع می‌کند سجود کرد این هم سجود می‌کند دیوانه که عقل ندارد بودن مهم است که در این مسائل و جریانات انسان بداند کجای قضیه است.

در جنگ صفین ناخالصی نبود؟ اگر ناخالصی نبود کار به آن جا کشیده نمی‌شد کار به حکمیت کشیده نمی‌شد و حکمیت در واقع شکست امیرالمومنین بود حالا به حسب ظاهر و بعد هم غلبه خدعه و نیرنگ و فریب اهل دنیا و بالمآل هم شهادت امیرالمومنین این بود.

ولی در جریان عاشورا یک سر سوزن ناخالصی وجود نداشت اصلا قضیه امام حسین علیه السلام خیلی عجیب است لذا در جریان عاشورا

داریم لم یسبقهم سابق و لایلحقهم لاحق به خاطر این است قضیه که یک سر سوزن ناخالصی نبود یعنی اینهایی که در روز عاشورا با امام حسین علیه السلام بودند با تغییر و تحولات شرائط هر قسمی‌که می‌شد همان بودند امام حسین پیروز می‌شد بودند امام حسین علیه السلام پیروز نمی‌شد بودند امام حسین علیه السلام کیفیتش به هر نحوی که بود بودند! زخمها را خوردند دوباره زنده می‌شدند همین بودند سه باره این درد و ألم را می‌کشیدند همین بودند همه‌اش همین بودند تفاوتی نداشت. ادراکشان نسبت به موقعیت امام حسین علیه السلام عارفاً بحقّه بود البته خود اینها در مقام معرفت خوب تفاوت داشتند ولی در آن مرتبه از معرفتی که بتواند دنیا را کنار بگذارد در این حد که جان را کنار بگذارد زن و فرزند را کنار بگذارد و تعلقات را کنار بگذارد در این مرتبه از معرفت! تغییر و تحولات برآنها تأثیری نداشت هیچ ابدا دنیا با تمام ظواهرش با تمام مسائلش، ما حالا به مراتب معرفت بالا کار نداریم خوب البته بین حبیب بن مظاهر و حرّبن یزید فرق

می‌کند در این شکی نیست. بین افرادی که در آن جا بودند حضرت ابالفضل تفاوت است و علی اکبر تفاوت است اینها مسائلی است مخصوص به خود حضرت علی اکبری که تالی تلو است و امام در عباراتش و در زیارتش وجود دارد تالی تلو امام خوب تفاوت دارد یعنی مسئله چیزی نیست ولی صحبت در مقام تسلیم که این مقام تسلیم تا کجا حد می‌خورد حدّ نداشته این مقام تسلیم مقامی‌که به امامش بگوید هر کاری می‌خواهی بکن این را می‌گویند مقام تسلیم! هر کاری به اراده‌ات تعلق گرفته، یک دفعه من را بکشی بکش، دو دفعه ده دفعه آتش بزن، زنم را بگیر بچه‌ام را بگیر بده ببر! در این مرتبه مانند اصحاب روز عاشورا نیامده است و نخواهد آمد این آن چیزی است که در کلام معصوم آمده است. ما با مرحوم آقا رضوان الله علیه نماز جماعت بودیم یک شخصی قبل از خطبه‌های نماز جمعه مشهد صحبت می‌کرد اتفاقا قبل از ایام عاشورا هم بود می‌گفت ای حسین اگر تو یک حبیب بن مظاهر دادی ما هزارها حبیب بن مظاهر دادیم و اگر تو یک علی اکبر دادی ما هزارها علی اکبر دادیم!

همان جا شنیدم که مرحوم آقا فرموند ... خدا دهنت را از خاک پر کند بلند هم گفتند دو سه نفر کنار من بودند شنیدند. تو اگر یک علی اکبر دادی ما هزارها علی اکبر دادیم! حضرت علی اکبر این بود حبیب بن مظاهر این بود حالا اینها حبیب بن مظاهر بودند! فقط شما به حبیب مظاهر به موی سفید و ریش سفیدش نگاه کردی. ما نگاه نکردیم این حبیب بن مظاهر که بود و چه می‌کرد و چه می‌گفت و چه عوالمی را طی کرده بود؟ و کاری می‌توانست بکند که بر تمام عالم وجود تصرف کند و کرامتش عین اعجاز انبیاء بلکه بالاتر هم بود حتی همین حبیب بن مظاهر! آیا پیرمردهای ما هم این بودند بالاخره اینها هر کدامشان اجر دارند ما که انکار اجر نمی‌کنیم برای افرادی که رفتند جانفشانی کردند و گذشتند منتهی خب شکی نیست همه مأجورند ولی هر چیزی حساب دارد همان طوری که در خود شما به هیچ وجه من الوجوه نخواهید خواست و نخواهید گذاشت که کسی به حریم شما خود را نزدیک کند در حالی که شما مثل بقیه هستید. چطور یک

همچنین مسئله‌ای را نسبت به بزرگانی مثل حبیب بن مظاهر یا علی اکبر که اصلا در تصور نمی‌گنجد مقام حضرت علی اکبر، می‌آیید و به بقیه نسبت می‌دهید و تشبیه می‌کنید و تمثیل می‌زنید و مقایسه می‌کنید؟! اینها همه ناشی از کج فهمی‌های ما است که نمی‌توانیم به خاطر جهل‌مان مرز نگه داریم، حدود را نمی‌توانیم نگه داریم و می‌آییم و نتیجه هم به آن جا می‌رسد که دیگران را به مقام عصمت تشبیه می‌کنیم! دیگران و افراد عادی را

اما این جریان حضرت علی اصغر علیه السلام خیلی برای من جای تأمل بود اصلا شما یک حضرت ابالفضل علیه السلام نگاه کنید شنیدم بعضیها گفته بودند که از زمان رسول خدا تا الان غیر از خود معصومین غیر از شخص معصومین کسی مثل فلان کس نیامده! خوب شما که یک همچنین مطلبی را می‌گویید آقای کذایی شما آیا اصلا از مقام حضرت ابالفضل علیه السلام اطلاع دارید واقف هستید؟! یا آن حاج میرزا حسین نوری که در کتابش راجع به سلمان او را بر حضرت ابالفضل ترجیح می‌دهد! آخر توی حاج میرزا حسین نوری برو دنبال رجالت تو را

چه به این مقامات و معرفتها و به این مسائل که از او اطلاع نداری آخر دنبال زراه و سکونی گشتن که چند تا بچه دارد که چند تا عمه و خاله دارد برای انسان معرفت به امامت نمی‌آورد! برای معرفت انسان که چیز دیگری می‌خواهد خوب حالا سکونی ثقه بود یا نبود خیلی خب حالا فهمیدیم که یا هست یا نیست زراره کی بود ابان چه کسی بود در چه مرتبه‌ای از وثاقت قرار داشتند در مرتبه اولی یا ...

این که برای انسان معرفت به مقام عصمت نمی‌آورد! این مسائل به جای خودش محفوظ است تو چه می‌فهمی‌از مقام حضرت اباالفضل علیه السلام که پیامبران باید خاک عتبه او را توتیای چشمشان کنند چه می‌فهمی‌تو؟! آن وقت در می‌آیی سلمان را مقایسه می‌کنی با کسی که امام سجاد علیه السلام راجع به او می‌فرماید که تمام شهدای اولین و آخرین به حال او غبطه می‌خورند خوب این کلام امامی است که وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوي إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ* وَ ما هُوَ بِالْهَزْلِ[1] حرفهای من و شما آمیخته با افراط و

---

[1] ۲- سوره الطارق ۸٦ آیات ۱۳ و ۱٤

تفریط است تفاوت می‌کند امام معصوم دارد می‌گوید تمام گذشتگان و آیندگان دارند به این غبطه می‌خورند چه مقامی بود این؟! چه تجلیات ذاتی بر حضرت اباالفضل علیه السلام شده که آن تجلیات در ماقبل او نشده و نخواهد شد چه بود؟! تو چه می‌فهمی این را مرحوم قاضی می‌فهمد که می‌فرماید که حضرت ابالفضل علیه السلام کعبه اولیا است! این را آقای حداد رضوان الله علیه می‌فهمد که هر چه عرفا به دست آوردند از این خاک عتبه بوسی ابالفضل است اینها می‌فهمند مسئله را، که چه خبر است و از کجاست و الّا ما می‌آییم و فقط یک گنبد طلایی و یک ایوانی و یک صحن و صحرایی تماشا می‌کنیم و افرادی که می‌آیند آن جا زیارت می‌کنند، خوب تمام شد و رفت. آنهایی هم که این کتابها را نوشتند همین ها را می‌دیدند همین گنبد طلا را می‌دیدند! یک وقت هم طلا نبود زمان شاه عباس طلا شد قبلش طلا نبود وخاک بود متوکل آمد شخم زد خراب کرد الان حرم حضرت عسگریین که مشرف شدیم ضریح ندارد تخته کشیدند دور آن محدوده و پرده گذاشتند و آن جا را منفجر و خراب

کردند و از بین رفت و آدم می‌رود آن جا خیلی این قضیه، قضیه عجیبی است خیلی واقعاً، که چطور ما هنوز گرفتار تخیلات هستیم گرفتار اعتبارات هستیم این که پیغمبر، ائمه، می‌فرمایند کسی که زیارت کند ما را عارفاً بحقّنا این هر چه هست در همین یک جمله است. برای همین است که شما گنبد را زیارت نکن آقاجان چشمتان به گنبد امام رضا علیه السلام می‌افتد می‌گویید السلام علیک یا علی بن موسی الرضا مگر امام رضا آن گنبد است خوب بله تا چشممان به گنبد می‌افتد ظهور آن مرتبه ولایت است در ظاهر، ولی امام رضا علیه السلام در گنبد نیست امام رضا علیه السلام که آن در نیست امام رضا علیه السلام که آن ضریح نیست امام رضا علیه السلام که آن بدن نیست اصلا بدنی نیست رفتن زیارت امام رضا علیه السلام خوب بخاطر این است که آن بدنی که بواسطه تقدسی که با آن روح پیدا کرده آدم می‌رود و از آن تجلیات بیشتر بهره‌مند می‌شود ولی امام رضا علیه السلام که بدن نیست امام رضا علیه السلام همه جا است امام رضا علیه السلام ملک و

ملکوت عالم را گرفته این قضیه است این عارفا بحقّنا این خیلی مسئله است چه کسی واقعا عارف به حق است.

این قضیه حضرت علی اصغر علیه السلام اصلًا خیلی فکر من مدتها مشغول کرده بود که این مطلب چیست بعد این طور احساس کردم که این مسئله حضرت علی اصغر علیه السلام در قضیه کربلا مایز بین حق و باطل است! و اصلا این باید در قضیه کربلا انجام بشود. چون شما در این مسئله کربلا هر چه بخواهید ببینید باز برای منکر جای شبهه هست وقتی بگویید چرا امام حسین علیه السلام را بیگناه کشتند در جواب می‌گویند خوب می‌خواست قیام نکند.

عبدالله ریاضی رئیس مجلس شورای ملّی در یک جلسه‌ای گفته بود: سزای هر کسی که با حکومت دربیافتد همین است بعد از انقلاب اعدامش کردند عبدالله ریاضی همین طور با این عبارت گفته بود حتی امام هم نگفته بود گفته بود حسین! خوب حسین با خلیفه با حاکم زمان با سلطان با شاه در افتاد سزایش هم همین است!

می‌خواست نکند! الان هم خیلی‌ها هستند می‌گویند خوب می‌خواست امام حسین علیه السلام نرود وقتی دید نمی‌تواند وقتی یزید هست خوب نرود توجیه می‌کند مگر الان خیلی‌ها نیستند که قضیه صلح امام حسن علیه السلام را زیر سوال می‌برند برای چی امام حسن علیه السلام؟! اصلا برای چه صلح کرد؟! و باید می‌جنگید. از این طرف هم بعضیها هستند که می‌گویند خوب شما که می‌دانید نمی‌توانید با حکومت خلیفه یزید مقابله بکنید نمی‌رفتنید، بیعت می‌کردید تقیه می‌کردید چه می‌کردید!

حضرت ابالفضل علیه السلام چرا شهید شد؟! خوب آن هم بخاطر این که آمد در مقابل لشگر ایستاد و آنها زدند و بالاخره یکی پیش می‌برد و گاهی اوقات تیر می‌آید. هر قضیه‌ای در کربلا نگاه کنید برای کسانی که اهل شبهه و اهل وسوسه باشند، اهل مرض و غرض باشند و توجهشان توجه دنیا باشد طرز تفکر، ملا کات مادی و ظاهری باشد، همه قابل توجیه است. چرا تشنه نگه داشتند؟ خوب

بخاطر این که به ستوه دربیاورند چرا جای دیگر نمی‌کنند؟ دشمن وقتی که نگاه بکند ببیند دشمن مقابل خودش از یک امکاناتی برخوردار است می‌خواهد آن امکانات را محدود کند خوب یکی از آنها آب بوده آنها اگر می‌گفتند که ما تسلیم هستیم، آنها همان موقع شریعه را باز می‌کردند! حتی صحبت راجع به حضرت قاسم برای چه سوار اسب شد و رفت توقع داشتید حالا که سیزده سالش هست یک شمشیر بزند و نگاه کنیم خوب ما هم می‌زنیم حتی آن فرض بکنید که فرزند امام حسن علیه السلام که ده سالش، هفت سالش یا چهار سالش بود در همان موقع شهادت امام حسین علیه السلام آمد که حمایت کند همین که دستش را بالا کرد ... خوب او که نمی‌خواهد بزند می‌خواهد امام حسین علیه السلام را بزند این دستش را گرفت دستش قطع شد. ولی جریان حضرت علی اصغر علیه السلام اصلا قابل انکار نیست اصلا انگار باید این جریان انجام بشود این قضیه باید انجام بشود تا هیچ کس نتواند حقانیت امام حسین علیه السلام را انکار کند در جریان حضرت علی اصغر علیه السلام این شمشیر مایز بین

حق و باطل آمد و دو صف را جدا کرد دیگر نه از روی خطا بود نه یک شهاب سنگی از آسمان آمده بود نه از زمین. مسئله‌ای که بوجود آمده است یک مسئله‌ای بوده از روی اختیار از روی عمد از روی بینش از روی بصیرت و با این وضعیت، این مسئله انجام شد هیچ کس در این قضیه نمی‌تواند شک کند خوب امام حسین علیه السلام چکار کند آمده می‌گوید به من آب نمی‌دهید ندهید بگذارید تا از تشنگی بمیرم! خوب شما با من جنگ دارید حضرت می‌گوید ان لم ترحمونی فارحموا هذا الرضیع شما با من جنگ دارید من هم که تسلیم شما نمی‌شوم می‌زنیم بالاخره یکی از ما یا من یا شما همدیگر را می‌کشیم فعلا که این قضیه را به سر ما آوردید خوب این چه گناهی کرده ان لم ترحمونی ألا ترونه کیف یتلظی عطشی خودتان دارید می‌بینید یعنی قضیه حضرت را خوتان را دارید می‌بینید من نمی‌خواهم او را وسیله قرار بدهم برای این که شما به من آب بدهید ولی به او آب بدهید ـ مثلًا پول می‌آورند برای فقیر یکی دیگر می‌کشد بالا ـ نه آقاجان خودتان

ببرید سیرابش کنید، بیاورید بدهید به مادرش، همه اینها را دیدند قضیه قضیه‌ای بود که حتی در خود در تاریخ در همین مقاتل آمده که در خود لشگر ابن سعد حرف و نقد پیش آمد که گفتند این قضیه چیست راست می‌گوید ... ابن سعد در این جا احساس خطر کرد و رو کرد به حرمله و گفت که بزن تا این که فتنه خاموش شود!

چطور یک طرز تفکر خاص همیشه در تاریخ وجود دارد یک قسم همیشه در طول تاریخ تخیلات، تفکرات، نقشه‌ها هست ولی زمان فقط فرق می‌کند، زمان فقط تفاوت می‌کند ولی یک طرز تفکر وجود دارد و آن هم از بین بردن حق است به هر وسیله‌ای! مسأله از بین بردن حق و رسیدن به مقصد به هر وسیله همیشه بوده است

این قضیه حضرت علی اصغر علیه السلام آمد این را به ما فهماند که برای رسیدن به مقصود، رسیدن به دنیا، رسیدن به تخت ابن زیاد، رسیدن به تخت یزید، رسیدن به گندم ری، جناب عمرسعد تو می‌خواهی به گندم ری برسی نه با کشتن امام حسین علیه السلام نه با کشتن حضرت ابالفضل علیه السلام

نه با اسیری اینها، اینها که همه انجام دادی بلکه با کشته شدن یک طفل معصومی‌که حتی حیوانات وحوش اقرار به عصمت این می‌کنند بهائی اقرار به عصمت می‌کند! زرتشتی اقرار به عصمت می‌کند. یک بچه شش ماهه مگر گناهش چیست؟ تو حاضری به گندم ری برسی با کشته شدن طفل معصوم؟! این را چه گونه جواب می‌دهی؟! این قضیه چه می‌شود؟! این یکی را دیگر نمی‌تواند بگوید که می‌خواست نیاید، می‌خواست نیاید بجنگد، تو می‌توانی بروی طفل را سیراب کنی و یک قطره هم به بابایش ندهی آن وقت بگوئید آب ریختند در دهانش و خورد و الان هم مسئله‌ای ندارد با آب ببرید بدهید به مادرش و حضرت عبدالله رضیع هم شهید نمی‌شد و امام حسین هم که برنامه‌اش را ادامه می‌داد این جریان تیر زدن اصلا باید این جریان انجام بشود هم برای لشگر هم برای عمرسعد و هم برای امروز ما که ما بدانیم که رسیدن به مقصود به هر نحوی نیست! جان من رسیدن به مطلوب به هر کیفیتی نیست! هدف وسیله را توجیه

نمی‌کند! نه آقاجان اگر هدف وسیله را توجیه می‌کرد پس کشتن عبدالله رضیع هم هیچ اشکالی ندارد هیچ اشکالی ندارد! اگر قرار باشد که هدف وسیله را توجیه کند هدف مُبَرر مقدمه باشد کشتن عبدالله رضیع هم اشکالی ندارد در حالی که همه دنیا با هر منطقی که دارند کشتن عبدالله رضیع را تقبیح می‌کنند می‌گویند این عمل غلط است این عمل باطلی است خوب وقتی این انجام شد حالا شما که در کنار عمر سعد ایستادید شما که دارید نگاه می‌کنید شما که دارید این قضیه را می‌بینید چه عکس العملی نشان می‌دهید؟ خوب این مشخص شد و در این جا دیگر نیازی به دلیل نداریم حالا یزید بر حق است یا امام حسین؟ دیگر نیاز نداریم کتاب بیاوریم، روایت بیاوریم تاریخ بیاوریم منطق بیاوریم و از جدل استفاده کنیم، هیچ نیاز نیست.

یک قضیه و حادثه‌ای که خودش بنفسه و بوجوده دلیل است لا باثباته و قیاساته و خود همین مسئله دلیل است خود همین وجود دلیل است شمای لشگر عمرسعد نشستی همین طور بیربیر نگاه کردی گفتی خیلی خوب تیری از کمان به در آمد و

بگذریم! چی چی بگذریم چی چی تیری از کمان درآمد و بگذریم! آقا یک تیری از کمان درآمده ول کنید آبی در جوب رفته و دیگر نمی‌شود برگرداند! نه آقا باید بروی دنبال آب ببینی آب کجا رفت.

عین همان استدلال را در جای دیگر می‌بینیم آقا یک قضیه‌ای اتفاق افتاده و بعد هم گفته می‌شود دیگر مسئله را پیگیری نکنید به صلاح نیست! حالا تیری از کمان درآمده و همین استدلال لشگر عمرسعد وقتی گفتند ا چی شد زدند نگاه کن نگاه کن دارد روی دست پدرش دست و پا می‌زند جان می‌دهد آقا شد دیگر ول کن، بیا به اصل مسئله بپردازیم ادامه بدهیم قضیه را، دیگر حالا بخواهی به او فکر کنی مشکل ساز می‌شود حالا تمام شد. تمام نشد بدبخت بیچاره! بابایت را می‌دهند دستت، چی چی تمام شد، حالا صبر کن. این قضیه قضیه عجیبی بود این طور من تصور کردم اصلا داستان حضرت علی اصغر باید در قضیه عاشورا انجام بشود باید این انجام بشود. البته از مسائل عادی یعنی عادی و دو دو تا چهار تا و ابتدایی ترین و به اصطلاح درجه اول

از این حادثه که برای همه قابل ملموس است برای همه قابل مشهود که این واقعه شمشیری بود که دیگر آمد و هیچ جای شکی را نگذاشت! خوب رفتن حضرت علی اکبر هم بود حضرت علی اکبر کشته شدنش خوب کشتن عادی بود فردی بود که آمد و صد و بیست نفر را از بین برد حتی ضجّ الناس من کثره من قتل منه آن حضرت هم افراد عادی را نمی‌زد فقط فرمانده ها و سرکرده‌ها را برمیداشت نشان می‌کرد و حساب آنها را می‌رسید حتی ضج الناس من کثره من قتل منه راجع به حضرت علی اکبر در روز عاشورا که حضرت ابالفضل و حضرت علی اکبر با هم قرار گذاشتند که یک نفر را باقی نگذارند از همان افرادی بودند و می‌توانستند، چه کم داشتند از پدرشان از جدشان و ولی خوب بالاخره مشیت خدا چیز دیگری است مسئله قرار است به نحو دیگری باشد آن وقت جریان حضرت علی اکبر و حضرت ابالفضل علیهما السلام در همه اینها انجام شد و اتمام حجتها و صحبتها شد همه اینها انجام شد و رسید قضیه به جایی که امام حسین عملًا یک دلیل بیاورد استدلال کردند به اینکه آیا من حرامی‌را حلال

کردم، در گوششان نرفت استدلال کردند به این که من از دین پدرم برگشتم نرفت استدلال به اینکه مگر خودتان نامه ننوشتید در گوششان نرفت هر چه روز عاشورا حضرت گفت در گوششان نرفت هر صحبتی که کرد استدلال در گوششان نرفت فقط یک راه باقی مانده بود که عملا دیگر اینها نتوانند حرف بزنند و این قضیه عبدالله رضیع بود یعنی با قضیه عبدالله رضیع دیگر مقام، قابل استدلال نبود دیگر مقام صحبت نبود چرا؟ چون اینها می‌گفتند که خوب یزید آمده و این حرفها را بگذارید کنار وقت این حرفها گذشته دیگر حسین بیا بیعت کن. حتی رسید به آنجایی که بغضاً لأبیک هم گفتند اما وقتی حضرت دید صحبت فایده ندارد گفت عملًا به اینها یک دلیلی نشان بدهیم که خود نفس وجود و حضوره أدلّ دلیل علی اثباتنا و عقلانیتنا و بطلان المقابل و کفر المقابل و المخالف و ظلم المقابل و به قول امروزیها این برگ برنده در دست من است این برگ برنده را نشان بدهند این ولی ما دیدیم عجب اینها از این برگ برنده هم عبور کردند از همین أدلّ دلیل! با این عملشان

اینجا مشخص شد که نه دیگر، اینجا دیگر جای شوخی نیست! ظلم یک طرف حق یک طرف کفر، یک طرف ایمان یک طرف صدق، یک طرف حقه بازی یک طرف صفا، یک طرف ظلمت و نفاق یک طرف نور، لذا می‌توانیم بگوییم اصلا واقعه عاشورا قائم به عبدالله رضیع است! قضیه عاشورا به این مسئله قیومیت دارد و خلاصه اساس استمرار قضیه عاشورا مسئله عبدالله رضیع است! سرّ این که قضیه عاشورا باقی مانده و از بین نمی‌رود و همیشه زنده است در حالتی که همه از بین می‌رود هر کی می‌خواهد باشد از بین می‌رود و اینها در قضیه عاشورا خیلی عجیب است و هر کسی که با مسئله عاشورا بخواهد بازی کند خلاصه فقط با خدا طرف است کسی که بخواهد از قضیه عاشورا به نفع خودش بهره بگیرد با دم شیر دارد بازی می‌کند! باید حواسش باشد که یک وقتی آن غیرت الهی به جوشش می‌افتد! با امام نباید بازی کرد از قضایای عاشورا نباید انسان به عنوان نردبان برای مقاصد دنیوی استفاده کنی این خطر، خطری است جدی و اصلا باید مواظب باشد و نباید با ابزار قرار دادن

عاشورا حرف بزند در قضیه عاشورا نباید دخالت کند.

و این مسئله ای بود که مرحوم آقا از اول نسبت به آن حساس بودند و تعبیرهایی که آورده می‌شد در این قضیه کلمات و مقایسه‌هایی که می‌شد اینها همه مسائلی است که اینها اثر تکوینی دارد! اگر ما عرضه نداریم نباید از امام حسین علیه السلام مایه بگذاریم آن مقداری که عرضه داریم باید خود را نشان بدهیم و بنمایانیم و زائد بر آن خرج کردن از جای دیگر بدون اسم صاحب آن ...، انسان بیاید مال یک کسی را بردارد و خرجش کند مگر بدون اجازه می‌شود انسان بیاید خرج بکند خلاصه چوب دارد دیگر چوبی که کیان ما را بر باد می‌دهد! نباید از امام حسین خرج کرد مقام و حریم عصمت جدا است و اینها باید همه ملاحظه بشود.

اصلا خیلی چیز عجیبی بود دسته جات می‌آمدند و می‌رفتند از شب ما نخوابیدیم شب تا صبح این دسته جات قمه‌زنی می‌آمدند و با طبل و فلان و شعارها و خودشان را برای صبح آماده

می‌کردند ایرانیها آمدند نمی‌دانم این ایرانیهایی که آن جا بودند اکثر آنها قمه زدند سر و کله و پا همه خونی خلاصه آنجا قمه‌زنی و این حرفها. اصلا حال و هوای عجیبی که نمی‌توانست نکند چنان فضا ... وقتی برمی‌گشتیم تقریبا چهار روز از روز عاشورا گذشته بود در همان مطار نجف نشسته بودیم مقابل من یک مسافر ترک بود سرش را برمی‌دارد دیدم هی خون می‌آید گفتم چهار روز است دارد از کله‌ات خون می‌آید گفت آره گفتم تو چطوری زدی که بعد از چهار روز هنوز این طور است؟! گفت حاج آقا، امام حسین علیه السلام است دیگر، گفت امام حسین است! آن موقع اینها می‌آمدند و می‌زدند و بعد راحت می‌شدند بعد از این یک احساس شعف و راحتی که هان حالا دلمان خنک شد حالا مثل این که عقده‌ای در دل و ضمیرشان گیر کرده بود و دیگر باز می‌شد و خیلی حالت بشاشت برایشان پیدا بود و مشخص بود از چهره‌شان که حال و هوای دیگری دارد بعضی ها خیلی بدجور زده بودند چنان که تمام سر و صورت را پر از خون کرده بود بعضیها دو تایی بود با دست راست و چپ، در نجف هم همین طور بود

هر چند در کربلا بودیم ولی می‌دیدیم که قبل از عاشورا دسته جات می‌آمدند می‌رفتند در نجف زنجیرزنی و اینها نیست فقط دسته جات قمه زنی می‌آیند و فقط خودشان را نشان می‌دهند در شب‌ها حرکت می‌کنند خودشان را نشان می‌دهند و چیز می‌کنند بله خیلی بساط عجیبی بود خیلی عجیب. بله این قدر شلوغ بود که ما اصلا نتوانستیم مشرف شویم همین طور در بین جمعیت واقع شدیم، یکی دو ساعت همین طور ایستاده بودیم و حرکت نمی‌توانستیم بکنیم خیلی وقت بود که خودم خیلی دلم می‌خواست عاشورا آن جا باشم. اربعین هم نرفته بودیم تا اینکه سه یا چهار سال پیش مشرف شدیم منتهی اربعین شلوغتر از عاشورا می‌شود برای عاشورا پیاده نمی‌آیند افراد کمی‌را ما دیدیم پیاده بیایند ولی در اربعین اصلا کلّ مردم پیاده می‌آیند به زیارت اربعین خیلی اهتمام بیشتری دارند همه پیاده می‌آیند یک هفته تا ده روز گاهی شنیده شده افراد پیاده هستند. منتهی این شلوغی تا ظهر عاشورا بود و از ظهر به بعد دیگر مردم برگشتند و فردایش دیگر

خلوت شده بود.

خلاصه با امام حسین علیه السلام نمی‌شود بازی کرد حالا هر کس به هر نحوی. چون کسانی که این واقعه را دست کم بگیرند و یا مسخره و استهزاء کنند و یا کسانی که از این واقعه بخواهند به نفع خودشان بخواهند استفاده کنند هر دو خلاصه نمی‌دانند دارند چه می‌کنند.

یک دسته آن جا می‌آید تقریبا دو ساعت و نیم سه ساعت طول می‌کشد از بیرون کربلا هست تا به کربلا می‌رسد حدود ظهر می‌رسد خیلی زیاد جمعیت هستند خیلی، من خودم شنیدم از مرحوم آقای حداد که ایشان فرموده بودند که امام حسین علیه السلام به خصوص به این دسته نظر خاصی دارد رفقای ما رفتند دیدند و با آنها حرکت کردند و عزاداری هم کردند سه ساعت طول می‌کشد تا بیایند و برسند و اینها هم در حال دویدن هستند! چند فرسخی کربلا است طویریج نام دارد این هم صحبت یکی از دوستان همراهمان بود. عجیب اگر آدم در آن فضا باشد معیت دارد یک چیز واقعی است، یکی از رفقا آن جا بود رفته بود محراب نافله امیرالمومنین

در مسجد کوفه، قضیه جالب و خوش مزه ای تعریف کرد می‌گفت ایستاده بودم با آن حالت انکسار و رأفت و عطوفت که چطور مثلا امیرالمومنین این جا نماز می‌خواند و این افراد آمدند زدند آخر چطور می‌شود؟! خیلی حالت انکسار پیدا کردم تا یک همچنین حالتی پیدا شد پایم لغزید و خوردم زمین و دستم خورد کنار و شروع کرد به خون آمدن و آن جا به من الهام شد یعنی هم او می‌گفت الهام شد که این مال این است مال همین جهت است من به او گفتم در جنگ احد هم دندان پیغمبر شکست، در یمن هم اویس دندانش شکست، سنگی آمد و خورده بود حالا خیلی حسابها دقیق است خیلی عجیب! سر سوزنی تخلف ندارد.

تلمیذ:

استاد: بله بله

تلمیذ:

استاد: عرفا بودند

مشخص هم هست البته این قضیه شامل خود ایشان و خلف ایشان نمی‌شود. مرحوم آقا در کتبشان

دارند که مثلا آقای قاضی در روز عاشورا می‌آمد ولی خودشان قمه نمی‌زدند ولی همراه با این دسته ها می‌رفتند و شرکت می‌کردند و می‌رفتند و جوری خودشان را در معرض قرار می‌دادند که اگر یک وقتی آن کس قمه زد چاقوی او به سر ایشان هم بخورد. ایشان در آن سالهای آخر حالشان این طوری بوده ولی خودشان نه، این مال همان شدت است دیگر، جمعیت بین کثرت و وحدت قبلا خوب نبودند قبلا در حال و هوای دیگری بودند. آدم نگاه می‌کند به اینها که اختلاف در فهم، اختلاف جوهری است نه فقط به کمی‌و زیادی اصلا بحث بحث فهم کم و فهم زیاد و اطلاعات کم و اطلاعات زیاد نیست اصلا جوهره فهم تفاوت می‌کند ما در یک وادی هستیم همین ظاهر را ببنیم فلان ببنیم گنبد و بارگاه را ببینند اصلا آنها در یک قضیه وحدت و معیت و اتحاد عینی در آن مرتبه هستند. تفاوت جوهری، اصلًا تفاوت ماهوی است

تلمیذ:

استاد: این به اختلاف جوهری برمی‌گردد

تلمیذ: نظیرش را دارند مرحوم آقا که امام

سجاد در مورد کعبه

استاد: آن مختلف نقل شده بله در زمان امام موسی بن جعفر بوده امام سجاد هم بله یک مقداری چون دو سه مرتبه توسعه پیدا کرده

حالا باز آن قضیه‌اش فرق می‌کند آن قضیه امام استدلال شرعی کردند استدلال شرعی این است که آن کعبه زودتر آمده یا این ... ما این بحث را نمی‌کنیم اصلًا می‌گوییم این زودتر آمده، ولی این زودتر بوده لذا اشکالی که آن شخص کرد به مرحوم آقا این بود که اینها زودتر از امام رضا بودند این جا باغ بوده فلان بوده بعد بدن حضرت را آوردند این جا دفن کردند یعنی قبل از این که بیاورند اینجا عمران بوده.

تلمیذ: راجع به اینکه آقای نوری مقتل خواندند که آن شخص وارد مقتل می‌شود می‌بیند شمر دارد بیرون می‌آید می‌گوید سیرابش کردم ولی یک صدای ضعیفی را شنیدم که ناله حضرت زهرا سلام الله علیها بوده این را ما نداریم و حالیکه نقل شده و یکی هم راجع به مهلًا مهلًا یابن الزهرا ...

استاد: البته در روایات ما نداریم یک همچینین چیزی. این کلام، کلام بزرگان و اهل معرفت است و خوب در آن جا آن جنبه برزخی بوده و خیلی از افراد در آن جا حتی از مخالفین مشاهده کرده بودند خیلی از جریانات و مسائل و در شب یازدهم و نزول هودج اینها را مشاهده کردند

تلمیذ: ... تأیید می‌کنید

استاد: ببینید در این روضه و منبر بهتر است که انسان آنچه را نقل شده نقل بکند آن که به عنوان تاریخ آمده و الا نظایر اینها زیاد است نه این که نبوده، بوده ولی بالاخره به میزان کافی ما مطلب منقول داریم

تلمیذ: آن طور که خاطرم هست اولین بار این را من از آقای مطهری شنیدم جستجو نکردم ببینم از کجا نقل کردند در یکی از سخنرانیهایشان گفتند یک جا هم دیدم که چاپ شده حالا به قول آقای لواسانی هرچه چاپ شده دلالت بر صحت نمی‌کند

تلمیذ: یک آقایی صحبت می‌کرد می‌گفت دلیل بر اینکه ...

استاد: اشکال ندارد همانطور که درخواب

دیده می‌شوند افراد خواب می‌ببینند ممکن است ایشان بیدار باشد اشکالی ندارد اگر اشکال داشت خواب هم نباید ببیند

تلمیذ:

استاد: بله روضی الشهداء را نمی‌شود اعتماد کرد

تلمیذ: می‌خواهم ببینم صحت دارد مسائلش یعنی ... است

استاد: نمی‌شود اعتماد کرد ممکن است مصطلح هم باشد همه چیز را آورده یعنی چیزی نبوده که قابل اعتماد باشد یک وقت انسان صرف نظر از این که لازم نیست نقل کند پس برای خود انسان که حداقل باید موثق باشد. این که در روضه الشهدا است این طور نیست.

تلمیذ: درباره حاج هادی ابهری آقای سید محمد صادق می‌فرمودند ایشان یک مکاشفه‌ای دیده بود برای کربلا، من و ... اخوی از او می‌پرسیدیم، تطبیق می‌کرد با مقاتل، می‌گفت زدن حضرت زینب سرش را به چوبه را دیدم.

استاد: مرحوم حاج هادی به طور کلی حال و هوای خاصی داشت و در موارد متعددی قضایای متعددی را به نحو جزئیت ایشان مشاهده کرده، یک جریان مفصلی دارد که در همان شام رفته بود ایشان و وقتی که آن جا می‌رود و از دروازه ساعات سوال می‌کند و ... آن را من از مرحوم آقا شنیدم و این را از خود ایشان هم شنیدم البته به طور مجمل نه مفصل بعد ایشان می‌گوید نشست چپقش را درآورد و شروع کرد به کشیدن و یک مدتی گذشت، یک مرتبه برایش مشاهده حاصل شد و تمام جریانات را مو به مو طبق آن چه را که مقاتل گفتند تا رفتن و مجلس یزید و فلان و همه را ایشان مشاهده کرده بود. مرحوم آقا فرمودند با تواریخ و مقاتل عینا تطبیق می‌کرد آن چه را که ما شنیدیم. این یکی از مواردی بوده که به طور مفصل ایشان دیده، دو سه مورد دیگر که قضایای کربلا بوده، رفتن از مدینه به چیز بوده و جزئیات شهادت مثلا بعضی از اصحاب را دیده از جمله حضرت عبدالله رضیع را دیده و اینها چیزهای جزئی بوده مثلا یک قضیه را دیده ولی یکی دو بار این را خیلی به طور ممتد و مستمر. لذا ایشان بعضی

از اوقات به روضه خوانها ایراد می‌کرد و می‌گفت این حرفت غلط است بله

تلمیذ: دروازه ساعات در واقع مفصلش در ورود اهل بیت

استاد: ورود اهل بیت به شام نخیر از آن جا به بعد و رفتن مجلس یزید را تا آن جاها

تلمیذ: قضیه مهلًا مهلا را

استاد: این را من سوال نکردم از ایشان یعنی

تلمیذ: کلّاً

استاد: نه ولی بنده خودم تحقیق خاصی نسبت به این نکردم خودم هم تا به حال نخواندم جایی، من مقتل می‌خوانم مستند به لهوف و

تلمیذ: سر حضرت علی اصغر را بعضی نقل می‌کنند که بالای نی بوده

استاد: نه

تلمیذ: این قدر دیگر شعورشان

استاد: بله این اصلا آن جا آنها متوجه نشدند راجع به این داریم که حضرت در کنار خیام یک قبری که در همان جا این را دفن کردند بعد امام

سجاد این را ملحق کردند لذا بعید است یک همچنین

تلمیذ: بعضیها می‌گویند روی سینه دفن کردند

استاد: بله

تلمیذ: در بین شهدا حضرت علی اصغر را دفن کردند

استاد: دفن کردند

تلمیذ: یک کلام عابس بن ابی شعیب دارد وقتی که حضرت مسلم آمدند در کوفه و نامه حضرت را خواندند یک سری بلند شدند بیعت کردند و اظهار وفاداری یک کلامی‌هم آن جا عابس دارد لاقاتلن معکم عدوکم ولا ضربن بسیفی دونکم حتی القی الله تا این که به لقاء خدا برسم صحبتی بود ما اهواز بودیم که این بحث لقاءاللهی که در کلام عابس مطرح است همان معنا و حقیقتی مراد است که ما الان با آن در واقع مأنوس هستیم با یا این که حتی القی الله یعنی این که از دنیا بروم. یک بنده خدا می‌گفت آنها در آن حال و هوا به قول معروف فصوص و این چیزها نخواندند حتی القی الله یعنی تا اینکه بمیرم یعنی عابس با آن حال و هوایی که روز

عاشورا داشته و اینها این جوری بودند

استاد: اینها مختلف بودند قطعا این حتی القی اللهی که عابس گفته صرف مردن نبوده اما حالا اینها نیاز به فصوص خواندن ندارد! خیلی از اینها فصوص نخواندند قبل از فصوص هم بودند کسانی که؟ ... حالا القی الله یعنی خدا را ببینم یعنی بدون واسطه و بدون حجاب ببینم خودم را تصحیح کنم بیاندازم انانیتم برود، استقلالم برود، عابس دارای همچنین حالاتی بود البته این طور به نحو؟! داشته عابس در آن کوفه از رفقای مسلم و حبیب بوده و اینها مجلس داشتند با هم در آن جا با هم گره داشتند و یعنی افراد خاص مربوط به اهل ولاء بودند آن جا بدون حساب نبوده کارشان، یعنی اهل ذکر بودند اهل برنامه و مراتب بودند منتهی خوب این بزرگ همه‌شان حبیب بوده که در حول او اجتماع داشتند حتی مسلم بن عوسجه از حبیب دستور می‌گرفته و. با او حشر و نشر داشتند و کارهایشان را با اجازه او انجام می‌دادند حبیب به عنوان نماینده امام بوده در این جمع افراد کوفه البته آن طور که نقل می‌کنند و

بر می‌آید از مسائل. لذا خود عابس هم خوب مراتبی را شاید طی کرده اما آن جنبه‌هایی که در روز عاشورا است بعدا پیدا شد آن موقع نبود

تلمیذ:

استاد: بله

تلمیذ:

استاد: بله آنها نبوده

تلمیذ: سابق شما فرمودید عابس در مقام فنابوده

استاد: عرض کردم آن مربوط به عاشورا بوده

تلمیذ: خود حتی القی الله در عبارت غایت است نه علت من می‌جنگم برای این که به لقاء برسم این علت را نمی‌رساند که مقاتلم و شمشیر زدن من برای رسیدن به لقاء خدا است این غایت حتی القی الله عبارت که غایت این کار من تا مثلا به کشتن من برسد

استاد: حالا البته حتی تا جنبه علت هم می‌تواند پیدا بکند می‌تواند ولی خوب منافات ندارد حالا نباشد یعنی من تسلیم هستم تا به این نقطه‌ای که دیگر خدا را زیارت کنم ملاقات کنم

تلمیذ: یک عبارت هم بعدش دارد و لاارید بذلک الا ما عندالله این ما عندالله در واقع می‌آید یعنی یک مراتبی پایین تر از لقاءالله است

استاد: داریم و عندالله خیرو أبقی

تلمیذ: نه این عند

استاد: بله

تلمیذ: این عندالله

استاد: نه این جنبه ظرف و مظروف این دقتهای حکیمانه شما ..

تلمیذ: نه من فقط دارم نقل قول می‌کنم آن بنده خدایی که صحبت شد و بحث شد گفت این با آن لقاءالله خلاصه

استاد: نه این چیزها را نمی‌توانیم بگوییم این مقصود و منظور آنها اصلا مسائل معرفتشان و اینها خیلی بالاتر از اینها بوده! البته در آن جا افرادی بودند که عادی بودند بعدا تنبه پیدا کردند امثال حر و اینها. خوش به حالشان علی کل حال خوش به حال ایشان که خدا توفیق بدهد به ما که آنها را اسوه قرار بدهیم در این دنیای بل بشو که دارید می‌بینید چه خبر

است!!.